

Research Paper

Signification and Semantics of Becoming and Dynamism in Rumi's Thought with a Focus on Time and Manifestation: A Study of Selected Ghazals from the Divan-e Shams

Marzieh Athari Nikazm^{1*}, Sohrab Ahmadi²

¹ Associated Professor, Faculty of French Language and Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

² Researcher of Literature and Visual Art, Faculty of Literature and Human Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran



10.22080/lpr.2024.27389.1047

Received:

February 11, 2025

Accepted:

March 20, 2025

Available online:

March 19, 2025

Keywords:

Rumi, semiotics, Jean-Claude Coquet, time manifestation, meaning

Abstract

The dynamism of Rumi's thought is not only embedded in the meaning of his poetry but also manifests in the structure of his discourse, the choices of vocabulary, and the morphology of verbs employed. Indeed, his poems' style of expression and content reflect the ongoing and continuous evolution of his thought. This dynamism can be explored through signification semantics in conjunction with discourse linguistics. Rumi's active thought and spirited language are evident throughout the entirety of the Divan-e Shams and are closely intertwined with the poet's worldview. We have selected several ghazals from the Divan-e Shams from this boundless sea. These ghazals exemplify the connection between form and content, showcasing a dynamic structure that reflects the poet's thought process. Through analyzing these ghazals, this study aims to open avenues to understand Rumi's mystical perspective by examining the dimensions of time, manifestations of verbs, and vocabulary. We will demonstrate how everything is in a state of becoming, growth, and movement, indicating that humans are never free from this dynamism. Our method of study utilizes Jean-Claude Coquet's subject-centered semiotics, a French semiotician and phenomenologist who shifted focus from object-centered semiotics to the subject and its transformations. One of the key topics in his works is the discussion of time and manifestation, which is connected to linguistic discourse. We aim to analyze the markers of aspects, manifestations, and time in these ghazals to establish that these discursive indicators are reflected not only in the morphology of vocabulary and verbs but also in their meanings.

***Corresponding Author:** Marzieh Athari Nikazm

Address: Associated Professor, Faculty of French Language and Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Email: m.atharinikazm@gmail.com

علمی

نشانه-معنا شناسی صیروت و پویایی نزد مولانا با تکیه بر زمان و نمودمورد مطالعه چند غزل از کلیات شمس

مرضیه اظهاری نیک‌عزم^{۱*}، سهراب احمدی^۲

^۱ دانشجویار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
^۲ کارشناسی‌ارشد فرهنگ و زبانهای باستانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران



10.22080/lpr.2024.27389.1047

چکیده

پویایی اندیشه‌ی مولانا نه تنها در معنای اشعار او نهفته است بلکه در ساختار کلام، انتخاب واژگان و ریخت‌شناسی افعال به کار گرفته شده نیز خود را نمایان می‌سازد، درواقع شیوه‌ی بیان و محتوای اشعار بازتاب پویایی اندیشه و صیروت مدام و مداوم اوست. این پویایی را می‌توان از طریق نشانه-معناشناسی در پیوند با زبان‌شناسی گفتمانی، بررسی کرد. اندیشه‌ی فعال و زبان شورانگیز مولانا در کل دیوان شمس به چشم می‌خورد و در ارتباط تنگاتنگ با جهان بینی شاعر قرار دارد. از میان این دریای بیکران، چند غزل از کلیات شمس را برگزیدیم. این غزل‌ها نمونه‌ی بارزی از پیوند فرم و محتوا بوده و نشان از ساختار پویا و در روند اندیشه‌ی شاعر است. با تکیه بر این غزل، در این جستار تلاش خواهیم کرد از طریق تحلیل زمان، نمود افعال و نمود واژگان راهی به شیوه‌ی نگرش عرفانی مولانا بگشاییم و نشان دهیم که چگونه همه‌چیز در حال شدن، صیروت، رشد و حرکت است و آدمی دمی از این حرکت آسوده نیست. روش مورد مطالعه‌ی ما، نشانه‌معناشناسی سوژه‌محور ژان-کلود کوکه، نشانه‌شناس و پدیدارشناس فرانسوی است که با جدا شدن از نشانه‌شناسی ابژه‌محور گرماسی، بیشتر به سوژه و تحولات آن پرداخت. یکی از موارد مطرح شده در آثار او، مبحث زمان و نمود است که با گفتمان زبان‌شناختی پیوند دارد. ما بر آنیم تا نشانگرهای وجوه، نمود و زمان را در این غزل واکاوی نموده و به این مهم دست یابیم که این شاخص‌های گفتمانی تنها در ریخت‌شناسی واژگانی و فعلی نبوده بلکه در معنای آن‌ها نیز مستتر است.

تاریخ دریافت:

۲۳ بهمن ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش:

۲۸ اسفند ۱۴۰۳

تاریخ انتشار:

۲۹ اسفند ۱۴۰۳

کلیدواژه‌ها:

مولانا، نشانه‌شناسی، ژان کلود کوکه، زمان نمود، معنا

* نویسنده مسئول: مرضیه اظهاری نیک‌عزم

آدرس: دانشجویار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

ایمیل: m.atharinikazm@gmail.com

۱ مقدمه

در میان شعرای بزرگ ایران، مولوی شاعری است که دامنه‌ی خیالش بسیار گسترده بوده و تنوع اندیشه و فرم بیان در شعر او فراوان است. این نوع تنوع اندیشه و فرم بیان موجب بروز گونه‌ای از عشق و وجد عارفانه نزد مولانا شده و او تاحدی این وجد را زیسته که همه‌چیز را در ارتباط با معشوق و مضمون عشق توضیح می‌دهد. بنابراین مولانا، گشوده به تمام عالم بوده و این گشودگی هم در بیان دستوری و هم در وجد عارفانه‌ی اشعار او دارای نماد و نمود است. در بازآفرینی جهان مولانا همه‌چیز نشانه‌ای است از احوالات درونی و جهان‌بینی او و این مسئله اصالت شعر او را در خلق تصاویر مختلف نشان می‌دهد. وحدت اندیشه مولانا به حدی است که برهمه‌ی کثرت‌ها قالب می‌گردد و در فرم بیان نیز این خواست وحدت مشاهده می‌شود. او شاعری است که تجربه‌ی زیسته‌ی خود، یعنی وحدت وجود را در شعر آورده و پویایی را در قالب‌های مختلف به تصویر کشیده است. مولوی همواره در حال سفر از جهان بیرون به دنیای درون خویش است و برای بیان حالات درونی خود و تجربه‌های شخصی‌اش تصاویر بدیع، چندبعدی و استعاره‌ی خلق می‌نماید و رابطه‌ی عمیقی بین بیان و محتوای متن به وجود می‌آورد. در اندیشه‌ی او، دنیا گذرگاهی است که باید از آن عبور و عوالم دیگر را تجربه کرد. انسان مرگ را می‌چشد ولی نمی‌میرد و زندگی با مردن تمام نمی‌شود. مرگ نیز ادامه‌ی حیات بوده و همه‌چیز در نوعی امتداد واقع می‌شود. به بیانی دیگر می‌توان گفت انسان همواره جاری و پویاست زیرا ابدیتی در پیش روی انسان است و این تن فانی در راه تکامل است. جهان وحدت او دریایی است که جان‌های آدمیان چون سیلاب خروشان به‌سوی آن و به‌سوی کمال روانند. عرفان و مضامین عرفانی در شعر او پویاست و همه‌ی کلمات، عبارات، نحو جملات و کلیت کلام این پویایی و تازگی را منتقل می‌کند. درواقع پویایی اندیشه‌ی مولانا نه تنها در معنای

اشعار او نهفته است بلکه در ساختار کلام، انتخاب واژگان و ریخت شناسی افعال به‌کارگرفته‌شده نیز خود را نمایان می‌سازد، شیوه‌ی بیان و محتوای اشعار بازتاب پویایی اندیشه و صیورت مدام و مداوم اوست؛ یعنی فرم بیان زبان و معنا و ژرف‌ساخت آن کاملاً بر هم منطبق بوده و به هم پیوسته‌اند. بدین‌سان اندیشه‌ی فعال و زبان شورانگیز مولانا در کل اشعار و روایت‌های او چه در مثنوی و چه در دیوان شمس به چشم می‌خورد و در ارتباط تنگاتنگ با جهان‌بینی شاعر قرار دارد. این پویایی اندیشه را می‌توان از طریق نشانه-معناشناسی در پیوند با زبان‌شناسی گفتمانی، بررسی کرد. از میان این دریای بیکران، غزلیات شمس نشان از پویایی مداوم‌تر، کلام مخیل‌تر، اندیشه‌ی شاعرانه و بوطیقای تنانه دارد و این پویایی گاه انتخاب را بین حجم وسیع غزل‌ها دشوار می‌نماید، این دشواری طبعاً پیش روی ما نیز قرار داشت، اما تلاش کردیم که چند غزل را انتخاب کنیم که در بیان مطلب موردنظر ما دارای اهمیت بیشتری و لذا ما چند غزل از کلیات شمس را برگزیدیم. این غزل‌ها نمونه‌ی بارزی از پیوند فرم و محتوا بوده و نشان از ساختار پویا و در روند اندیشه شاعر است. در این جستار تلاش خواهیم کرد از طریق تحلیل زمان، نمود افعال و نمود واژگان راهی به شیوه‌ی نگرش عرفانی مولانا بگشاییم و نشان دهیم که چگونه همه‌چیز در حال شدن، صیورت، رشد و حرکت است و آدمی دمی از این حرکت آسوده نیست.

روش مورد مطالعه‌ی ما، نشانه معناشناسی سوژه‌محور است که به تحلیل تحولات سوژه در آثار مولانا می‌پردازد. لازم به ذکر است که ژان-کلود کوکه، نشانه‌شناس و پدیدارشناس فرانسوی، نظریه‌پرداز نشانه‌شناسی سوژه‌محور بود و با جدا کردن این نظریه از نشانه‌شناسی ابژه‌محور گرماسی، بیشتر به سوژه و تحولات آن پرداخت. یکی از موارد مطرح‌شده در آثار او، مبحث زمان و نمود است که با گفتمان زبان‌شناختی پیوند دارد. ما بر آنیم تا

است. در این مقاله روایت از دیدگاه نشانه‌معناشناسی در داستان طوطی و بازرگان تحلیل شده و نگارنده به این نتیجه رسیده که نشانه‌ها از ساختار اولیه فراتر رفته و تبدیل به نشانه‌های استعلایی شده‌اند. در سال ۱۳۹۲ مقاله‌ای توسط همین نگارنده با عنوان «تحلیل نشانه-معناشناختی بُعد اتیک در گفتمان مولانا "خود انداختن خصم در روی امیرالمومنین(ع)"» در مجموعه مقالات همایش نشانه‌شناسی اخلاق به چاپ رسید. در این مقاله به تحلیل بعد اتیک در گفتمان مولانا پرداخته شده است. در سال ۱۳۹۳، مرضیه اطهاری نیک‌عزم در همایش بین‌المللی نشانه‌شناسی در شهر سوفيای بلغارستان مقاله‌ی «از چندصدایی در گفتمان مولانا تا استعلای عارفانه‌ی سماع» را ارائه دادند که سال ۱۳۹۵ در مجله‌ی نشانه‌شناسی بلغارستان به چاپ رسید. در این مقاله، نگارنده از دیدگاه نشانه-معناشناسی مکتب پاریس به مسئله‌ی گفته‌پردازی پرداخته و اثبات کرده است که این گفته‌پردازی به‌صورت چرخشی بوده و خواننده را به لازمان و لامکان برده و مشابه گفتمان غیرکلامی مولانا یعنی سماع عارفانه است. مقاله‌ی دیگر با عنوان «نشانه-معناشناسی هستی‌محور تا استعلا براساس گفتمان رومیان و چینیان» در سال ۱۳۹۴ توسط حمیدرضا شعیری و ابراهیم کنعانی در مجله‌ی جستارهای زبانی دانشگاه تربیت مدرس به چاپ رسیده است. در این مقاله چگونگی تجلی وجه دموکراتیک عرفان شرق از نگاه پدیداری مولانا بررسی شده و گذر از فضای فیزیکی-کنشی به فضای نمادین و استعلایی نشان داده شده است. مقاله‌ی دیگر «نشانه‌شناسی غزلی از مولانا» است که در سال ۱۳۹۴ یدالله محمدی، مصطفی گرجی و سید احمد پارسا در مجله‌ی مطالعات عرفانی به چاپ رساندند. در این مقاله به‌صورت کلی نشانه‌های عرفانی و ادبی در غزلی با مطلع «ای رستخیز ناگهان، وی رحمت بی‌منتها» نشان داده شده است. مقاله‌ی دیگر، «نشانه‌شناسی

سوژه‌ی غزلیات و نشانگرهای وجوه، نمود و زمان را در این غزل‌ها واکاوی نموده و به این مهم دست یابیم که این شاخص‌های گفتمانی تنها در ریخت‌شناسی واژگانی و فعلی نبوده بلکه در معنای آن‌ها نیز مستتر است. بدین‌ترتیب بین فرم بیان و محتوا پیوندی ناگسستنی و لازم وجود دارد که این پیوند نه براساس قراردادهای زبانی بلکه براساس وجد عارفانه‌ی مولانا به وجود آمده است. درواقع اگرچه زبان ساختاری دستوری و نحوی دارد، اما سوژه‌ی درزبانی نیز ساختارهای خود را به زبان تحمیل می‌کند که این ساختارها در اشعار مولانا از وجد عارفانه‌ای پیروی می‌نماید که قسمتی از آن در این جستار بررسی خواهد شد.

۱/۱ پیشینه‌ی پژوهش

تحقیقات گسترده‌ای در زمینه‌ی تحلیل آثار مولانا صورت گرفته و از زاویه‌دیدهای مختلف ازجمله تاریخ ادبیات، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، روایت‌شناسی، داستان‌پردازی و قصه‌گویی و غیره به آن‌ها پرداخته شده است. نظر به حجم و گستردگی این پژوهش‌ها، نمی‌توان در این جستار به همه‌ی آن‌ها اشاره کرد. لیک ازنظر بحث نشانه‌شناسی می‌توان به چند مورد اشاره کرد که قرابت معنایی بیشتری با این جستار دارند و ما به‌ترتیب سال درموردشان توضیح می‌دهیم.^۱ ازجمله «بررسی الگوی نشانه‌شناسی پیرس در زبان مولانا» که در سال ۱۳۸۸، سید اصغر میرباقری فرد و زهره مؤمنی در مجله‌ی بوستان ادب پژوهی شعر شیراز به چاپ رساندند و در آن سه نوع نشانه‌ی پیرس، شمایل و نمایه و نماد را در زبان مولانا بررسی کردند. سپس مقاله‌ی «نظام روایی و نشانه‌های متعالی از دیدگاه نشانه - معناشناسی سیال در داستان طوطی و بازرگان مولوی» (۱۳۹۰) که توسط مرضیه اطهاری نیک‌عزم نوشته شده و در مجموعه مقالات همایش نشانه‌شناسی نقد و نظریه‌ی ادبی به چاپ رسیده

^۱ منابع به‌طور دقیق در کتاب‌نامه ذکر شده است.

۲ بحث

۲/۱ چارچوب نظری، رویکرد و روش:

نشانه‌شناسی حوزه‌ی حضور، بروز و ظهور معناست و از خلال شکل‌های مختلف زبانی و همچنین از طریق گفتمان‌های مختلف ظاهر می‌گردد. همان‌طور که ژ. فونتنی^۱ اظهار می‌دارد: «گفتمان معانی مختلفی دارد. می‌تواند مجموعه‌ای از جملات باشد یا مجموعه‌ای از عبارات منجسم یا نتیجه‌ی گفته‌پردازی؛ تعریف اول مربوط به حوزه‌ی زبان‌شناسی متنی، تعریف دوم زبان‌شناسی گفته‌پردازانه و تعریف آخر مربوط به فن بلاغت و کاربردشناسی زبان است. در تمام موارد، در تعریف گفتمان، اندیشه‌ای حاکم است و این است که گفتمان را می‌توان کلتی در نظر گرفت که معنایش تنها از اضافه کردن عنصری به متن و یا ترکیب معنای قسمت‌های مختلف آن حاصل نمی‌گردد» (فونتنی، ۱۹۹۸: ۸۱). بنابراین ژاک فونتنی، «دورنمای روش تولید معنا در عمل، ما را به قرارگرفتن در نظام‌های نشانه‌ای و کاربرد آن‌ها فرا می‌خواند، آن هم در لحظه‌ای که زبان درک زیسته و تجربه را به‌صورتی منسجم، سامان می‌دهد تا بتوانیم از آن‌ها معنا تولید کنیم. نشان دادن تجربه برای تولید یک گفتمان پیش‌از هرچیز، کشف منطق آن، سویی متن، نظم، شکل، قالب هدفمند و حتی ساختار آن است» (همان: ۸۱).

درمورد نشانه‌شناسی گفتمان مولانا و بررسی زمان و وجه نمی‌توان تنها براساس نشانه‌شناسی گفتمانی، نشانه‌شناسی نمود یا وجه فعلی را بررسی کرد مگر از خلال زبان‌شناسی ساختگرا، فلسفه‌ی پدیدارشناسی و نشانه‌شناسی سوژه‌محور ژان کلود کوک تا نشان دهیم که گفتمان مولانا جدا از اندیشه و جهان‌بینی او نیست و ریشه در تجربه‌ی زیسته‌ی گفته‌پرداز دارد. بنابراین چهارچوب نظری ما هم از تحلیل ساختار دستوری بهره می‌گیرد، هم تکیه بر حضور سوژه در گفتمان شاعرانه دارد و هم مبتنی بر

نگرش‌های حروفی مولانا در کلیات شمس تبریزی» است که سال ۱۳۹۵ توسط مرتضی حیدری در نشریه‌ی متن‌پژوهی ادبی دانشگاه علامه طباطبائی به چاپ رسید. در این مقاله نیز با رویکرد پیرس و استفاده از نقد بلاغی سه نشانه‌ی شمایل و نمایه و نماد بررسی شده است. مقاله‌ی بعدی، «نشانه‌شناسی نماد حیوانی باز در غزلیات شمس» است که علی صفایی و رقیه آلیانی آن را در سال ۱۳۹۶ در مجله‌ی پژوهش‌های ادب عرفانی دانشگاه اصفهان به چاپ رساندند. ایشان با مطالعه بر شبکه‌های وابسته در نماد باز، تطابق کارکرد این نماد را با کنش‌های رنگ، مکان، حرکت و صدا موردبررسی قرار دادند. در این پژوهش بخش تقابلی و دگردیسی نمادها نیز بررسی شده است. با این بررسی، نیمه‌ی پنهان فکری شاعر و همچنین الگوهای خاموشی، وحدت‌گرایی و زیرساخت‌های ذهنی مولوی نمایان شده است. نکته‌ی مهم در بخش روابط تقابلی نه در انتخاب نوع تمایزها، بلکه در شیوه‌ی برخورد پویای روابط است. مقاله‌ی آخر که بیشتر با پیکره‌ی مورد مطالعه در ارتباط است، «هرمنوتیک غزل "ما ز بالایم و بالا می‌رویم" مولانا (مولانا، کلیات شمس، غزل ۱۶۷۴)» است که توسط سید سلمان صفوی، سال ۱۴۰۱، در آکادمی مطالعات بین‌المللی لندن به چاپ رسید. در این نوشتار، براساس مبانی نظری و عملی عرفان اسلامی و با روش «ساختارشناسی استعلایی هرمنوتیکی»، به تفسیر «معناشناسی» غزل ۱۶۷۴ از کلیات شمس پرداخته شده است. در بررسی معانی عبارات زبانی، ابتدا معانی ساده‌ترین واحدهای زبانی نظیر واژه‌ها و پس از آن معانی عبارات پیچیده‌تر (عبارات، جملات، پاراگراف‌ها، فرازاها، بخش‌ها و گفتمان) بررسی شده است. نگارنده به این نتیجه رسیده است که معنای غزل از طریق گفتمان متعامل بین ساختار و واحدهای جزیی و کلی به دست می‌آید.

¹ Jacques Fontanille

پدیدارشناسی است. چنین چهارچوب نظری بهره‌ور نوعی برخورد و پیوند زبان‌شناسی ساختگرا، نشانه‌شناسی و نشانه‌شناسی سوژه‌محور است، زیرا به‌یقین نمی‌توان از زبان پرشور مولانا تنها از طریق ساختارهای دستوری یا شعری سخن گفت.

۲/۱/۱ نشانه‌شناسی سوژه‌محور

هنگامی که سخن از نشانه‌معناشناسی سوژه‌محور به میان می‌آید از نشانه‌شناسی ساختگرا که منقطع و جدا از سوژه بوده فراتر رفته و سوژه را متصل به گفتمان در نظر می‌گیریم، در این میان بحث گفته‌پردازی نیز مطرح می‌شود. زیرا سوژه معنا را در کاربرد آن به خدمت گرفته و کنش‌های واقعی‌اش را از طریق زبان بیان می‌دارد و البته این سؤال نیز مطرح می‌شود که آیا همه‌ی کنش‌ها معنا ساز یا قابل روایت هستند؟ همه‌ی کنش‌ها همیشه قابل‌روایت نیستند ولی می‌توان نتیجه‌ی برخی کنش‌ها را به‌صورت گفته یا جمله بیان کرد. اینجا تفاوت بین گفته‌پردازی و گفته به وجود می‌آید. حاصل این تفاوت آن است که گفته نتیجه‌ی کنش گفته‌پردازی است. شایان ذکر است که گفته‌پردازی توسط امیل بنونیست^۱، زبان‌شناس فرانسوی، مطرح شد و به معنای «به کاربردن زبان از طریق کنش شخصی سوژه‌ی زبانی» (بنونیست، ۱۹۷۴: ۸۰) شناخته شد. مفهوم گفتمان را نیز این‌چنین تعریف می‌کند: «گفتمان یعنی برعهده گرفتن زبان به‌وسیله‌ی انسانی که سخن می‌گوید آن هم در شرایط بین‌الذهانی که هرگونه ارتباط زبان‌شناختی را ممکن می‌کند» (همان: ۲۶۶).

یکی از نقش‌های گفته‌پردازی، ورود سوژه به گفتمان است که آن را می‌توان «شخصی‌سازی زبان از گذر یک انتخاب» نامید. هر گفته یک کل معنا ساز را تشکیل می‌دهد، درواقع هر گفته به‌وسیله‌ی کنشی گفته‌پردازانه تولید می‌شود؛ یعنی برای گفته‌پردازی نیاز به سوژه‌ی گفته‌پرداز است. به

عبارتی گفته در فرایند گفته‌پردازی شکل می‌گیرد. برای مثال در عبارت «من گفتم که من به مدرسه می‌روم»، من سوژه‌ی گفته‌پرداز است و فعل «گفتن» کنش گفته‌پردازی را نشان می‌دهد و گفته‌ی اصلی، «من به مدرسه می‌روم» به شمار می‌آید. تنها مسئله‌ای که فهم را دشوار می‌سازد این است که جمله‌ی «من گفتم» گفته‌پردازی‌ای است که به‌شکل «جمله‌ی گفته‌شده» درآمدی است. هربار که گفته‌پردازی ظاهر می‌شود یک گفته‌پردازی اصلی نهان می‌شود. همان‌طور که گرماس می‌گوید: «هر منی که در گفته یا در متن ظاهر می‌گردد، من اصلی نیست بلکه بازمنونگری از گفته‌پرداز یا شبه‌گفته‌پرداز است. چون همواره سوژه‌ی گفته‌پرداز غایب یا مستتر است. اگر بگوییم گفته‌پردازی در سطح فرازبان است و جمله‌ی گفته‌شده در سطح زبان، باز هم فراتر از آن، یک سوژه‌ی گفته‌پردازی وجود دارد» (گرماس، ۱۹۷۴: ۵).

بین گفته و گفته‌پردازی شکافی به وجود می‌آید که با بحث اتصالات و انفصالات گفتمانی، و مسئله‌ی انطباق بین گفته و گفته‌پردازی قابل درک است. آیا آن گفته، بیانگر کنشی است که گفته‌پرداز انجام داده (درست گفتم آنچه باید می‌گفتم؟) یا درجهت مخالف آن است. اگر در عمل کنش مطابق با خواست و تجربه‌ی گفته‌پرداز باشد همگنی‌ای در زبان به وجود می‌آورد که بنابه گفته‌ی فونتنی و زیلبربرگ شیوه‌ی زندگی یا سبک زندگی می‌سازد. زیرا گفته‌پرداز توانسته با کاربرد زبان و از طریق زبان معنا را در یک ژانر یا یک سبک منتقل سازد. درواقع گفته‌پردازی برای معنی گفته لازم است تا آن انسجام و همگنی را به وجود آورد. «سوژه‌ی گفته‌پردازی یک سوژه‌ی ساده‌ی دستوری نیست، که فقط جمله تولید یا پیامی را منتقل کند بلکه سوژه‌ی گفته‌پردازی دانشی را انتقال می‌دهد. او حتی فرستنده یا محرک یک گفتمانی است که خودش می‌تواند گیرنده باشد» (گرماس، ۱۹۷۴: ۱۵). یعنی در بحث گفته‌پردازی کنشگری هم وجود دارد. «در

¹ Emile Benveniste

۲،۱،۲ اتصالات و انفصالات گفتمانی^۱

پیش‌تر مطرح شد که گفتمان نتیجه‌ی گفته‌پردازی است. باید اضافه کنیم که ازطریق گفته‌پردازی، چگونگی ساختار زبان از پیش تعیین می‌شود، آن هم در ارتباط با موقعیتی که گفتمان در آن شکل می‌گیرد. درواقع می‌توان گفت هر گفته‌ای نیاز به گفته‌پردازی دارد و هر گفتمانی همواره یک فاعل می‌خواهد تا به‌طور ضمنی، نقش گفته‌پرداز و گفته‌یاب را هم‌زمان ایفا کند. همان‌طور که ژان کلود کوکه اظهار می‌دارد: «گفته‌پردازی یک واقعیت پدیدارشناسانه است که نقش مرکزی داشته و به ادراکات ما وابسته است و به همراه آن، حضور سوژه را در دنیا با گفتمان‌ش ملاحظه می‌کنیم» (به نقل از دنی برتران، ۲۰۰۰: ۵۶).

مفهوم گفته‌پردازی، شکاف بین گفته و گفته‌پردازی و موضع‌گیری سوژه‌ی گفتمان^۲ مسئله‌ی اتصالات و انفصالات گفتمانی را مطرح می‌کند که یکی از روش‌های واکاوی متن است. «در انفصال گفتمانی^۳، دنیای گفتمان از زمان اکنون رها می‌شود و شدت و فشاری گفتمان کاهش می‌یابد و به گستره‌ی آن افزوده می‌گردد. سوژه را به زمان‌ها و مکان‌های دیگری غیر از اینجا و اکنون می‌کشاند و کنشگران جدید وارد صحنه می‌شوند. انفصال گفتمانی درواقع تکررگراست و باعث گستردگی متن می‌شود. دنیای جدیدی که در گفتمان خلق شده است بی‌نهایت مکان، فضا، زمان و کنشگر دارد. در مقابل، در اتصال گفتمانی^۴، گفته‌پرداز در موضع خود قرار می‌گیرد و سعی دارد اکنون را درک کند و گفتمان‌ش به توصیف اکنون، اینجا و کنشگران حاضر (من/تو) می‌پردازد. اتصال گفتمانی از گستره چشم‌پوشی می‌کند و اولویت را به فشاره و شدت می‌دهد؛ یعنی بر ادراک در لحظه متمرکز می‌گردد» (فونتنی، ۱۹۹۸: ۹۸). مسئله‌ی اتصالات و انفصالات می‌تواند بحثی هستی‌شناختی باشد و در دایره‌ای گسترده‌تر از معنا حضور پیدا کند.

گفته‌پردازی زبان برای بیان ارتباط با دنیا به کار می‌رود» (بنونیست، ۱۹۷۴، ص ۴۲۳). گفته‌پردازی مربوط به نمود یا کسی است که خود را بیان می‌کند و گفتمان فعالیت معناداری است که به نمودهای مختلفی از سوژه مربوط می‌شود که در ارتباط با تجربه‌ی زیسته‌ی خود گفتمان‌هایی به وجود می‌آورد.

شایان ذکر است که گفته‌ی تولیدشده بیانگر روند نگاه بین گفته‌یاب (بیننده) و گفته‌پرداز است و همین‌طور ارزش‌هایی را نشان می‌دهد که در تبادیل است. هرچند اثر به‌صورت کلی، برای مخاطب خاصی خلق نمی‌شود، اما می‌تواند یکی از ابعاد معنایی گفتمان ادبی مخاطب باشد؛ چراکه او با مشارکتی فعال می‌تواند در تولید معنا نقش داشته باشد. مخاطب یا گفته‌یاب می‌تواند فرضی باشد؛ دراین‌صورت نیز همان ارزش‌ها و کارکردهای گفته‌پرداز را در سطح خوانش دارند، در گفتار روزمره، بین گوینده (من) و مخاطب (تو)، تبادیل گفتن و درک پیام جریان دارد. «گفته‌پرداز و گفته‌یاب مدل‌های ممکن از خوانشی متنی به یکدیگر ارائه می‌کنند و این همان چیزی است که در نشانه-معناشناسی مکتب پاریس، گفته‌پردازی گفته نامیده می‌شود. این مفهوم به ما اثبات می‌کند که ما هرگز چیزی را به‌جز از ردّ پای رابطه‌ی بین گفته‌پرداز و گفته‌یاب نخواهیم شناخت» (دوندر، ۲۰۱۶: ۳۳-۳۴)، زیرا این گفت‌وگو هرگز به‌صورت کامل، درک‌کردنی نیست؛ بدین‌ترتیب، گفته‌پردازی واسطه‌ای میان نظام اجتماعی زبان و استفاده از آن است که به‌دست یک شخص در ارتباط با دیگری صورت می‌گیرد و در نشانه‌شناسی، سازوکارهایی برای تحلیل متن فراهم می‌آورد که آن را «کنش‌های گفته‌پردازانه» می‌نامیم و شامل «اتصالات و انفصالات گفتمانی» است که در ادامه، هریک را به‌طور مختصر تعریف می‌کنیم.

³ Débrayage

⁴ Embrayage

¹ Embrayage et débrayage énoncif

² Jean-Claude Coquet

می‌کند و ازطریق آن سخن می‌گوید. تن احساسی یک ناسوژه است و واقعیتی را روشن می‌کند که خود سوژه از آن غافل است. ولی تن گویا می‌تواند ازطریق گفتار، حقیقت را بیان کند اما گاهی آن را انکار می‌کند و حتی خلاف واقعیت می‌گوید. مورد اول در غزلیات مولانا به‌خوبی نمود دارد.

۲،۲ پدیدارشناسی زبان

ژان کلود کوکه در ابتدای کتاب جستجوی معنا^۴ می‌نویسد: ما پرسش در باب زبان را نمی‌توانیم به پایان برسانیم، زبان عنصر ماست همچنان که آب عنصر اصلی ماهی است. بنابراین زبان یک عنصر در بیرون نیست بلکه ابژه‌ای است که می‌توان مشاهده‌اش کرد و آن را توصیف نمود. زبان برساننده‌ی واقعیت ماست. درواقع زاویه‌دید که کوکه معرفی می‌کند، پدیدارشناسی در زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی است. کار این پدیدارشناسی روشن ساختن کنش سخن است. همان‌گونه که زبان‌شناسان می‌گویند این کنش نمی‌تواند از واقعیت گفتمان و شاخص‌هایش جدا باشد و جدا بماند. این زاویه‌دید مبتنی است بر آرای امیل بنونیست و همین‌طور اگر دقیق‌تر بخواهم بگویم بر آرای ارسطو که شاید اولین پدیدارشناس زبان خود او باشد. این ادعا را قبلاً هایدگر نیز مطرح کرده است. همواره اتصالی بین زبان، واقعیت و وجود وجود دارد. زبان جایگاه تولید زندگی و طبیعت است و لوگوس (منطق و اندیشه‌ی گفتمانی) بر پایه‌ی طبیعت یا فوریس، اساس منطق، است. بحث کوکه از پدیدارشناسی کلاسیک که بیشتر متمرکز بر اگوی استعلایی و شرایط شناخت بود، فراتر می‌رود. بینش کوکه آن پدیدارشناسی‌ای است که در زبان به‌طور ضمنی وجود دارد. وقتی می‌گوییم «ژان گردش می‌کند» من اول می‌بینم که ژان گردش می‌کند، بعد اندیشه و فکر آن را بازگو می‌کند (فعالیت شناختی و قضاوتی است)، من دارم می‌بینم که تن و بدنی

مسئله‌ی دیگری که در نظریه‌ی سوژه‌محور ژان کلود کوکه مطرح می‌شود، مسئله‌ی سوژه و ارتباط آن با جهان هستی است.

۲،۱،۳ سوژه و ناسوژه

کوک که به سه کنشگر معتقد است، کنشگر اول که می‌تواند سوژه یا ناسوژه باشد، کنشگر دوم ابژه و دنیا، کنشگر سوم که استعلایی است و نیرویی است که از درون یا از بیرون سوژه را به کنش وامی‌دارد. سوژه‌ی کنشگر فعال است که براساس عقل و منطق خود عمل می‌کند درحالی‌که ناسوژه یا تقریباً سوژه، سوژه‌ای است که استدلال نمی‌کند و براساس عقل و منطق و تصمیم‌گیری جلو نمی‌رود. البته کوکه ناسوژه را به دودسته‌ی ناسوژه‌ی احساسی^۲ و ناسوژه‌ی کارکردی^۳ تقسیم کرده است. ناسوژه‌ی احساسی براساس احساس خود عمل می‌کند و تحت‌تأثیر انواع هیجانات و شور و احساس است. درحالی‌که ناسوژه‌ی کارکردی درسش را از حفظ می‌داند و برای آن برنامه‌ریزی شده است. برای مثال، «من او را کشتم چون حسادت بر من غلبه کرده بود». در این جمله، سوژه در اثر غلبه‌ی احساس حسادت کنشی را انجام داده است. درحالی‌که در جمله‌ی «رئیس از من خواسته بود تا او را بکشم» یک ناسوژه‌ی کارکردی است که برای کنشی برنامه‌ریزی شده است و براساس آن عمل می‌کند. همانند پرسوناژ چارلی چاپلین در فیلم عصر جدید که مهره‌ها را یکی‌یکی سوار می‌کند، بی‌آنکه بیندیشد، درسش را از حفظ می‌داند؛ اکثر ما در زندگی روزمره‌ی خود تجربه‌ی ناسوژه بودن را درمورد برخی کارها نظیر بستن بند کفش، رانندگی و غیره داریم. کوکه توضیح می‌دهد که تن احساسی و تن گویا هم در بطن سوژه می‌توانند وجود داشته باشند. ناسوژه براساس نیرویی از درون یا بیرون کنشی انجام می‌دهد که در فرهنگ مسلمانان به‌ویژه وجود دارد» (کوک که، ۲۰۲۲: ۴۴). تنی که احساس و ادراک

³ Non-sujet fonctionnel

⁴ La quête du sens

¹ Non-sujet, quasi-sujet

² Non-sujet passionnel

زمان، نشان دادن فرایندی است که در آن حوادث و رویدادها و پدیده‌ها اتفاق می‌افتند، تغییر می‌کنند و بازنمایی می‌شوند. دستوردانان زبان‌های کلاسیک چنین پاسخ داده‌اند که زمان‌مندی^۱ به دو شیوه‌ی متمایز بروز و ظهور می‌یابد؛ این وجوه در زمانی سامان‌دهی شده‌اند (حداقل در زبان‌های هندو اروپایی): در وهله‌ی نخست به‌صورت نمود در معنای فعل و در وهله‌ی بعد به‌صورت زمان. درواقع زمان فرایند یک کنش یا یک حالت نسبت به نگاه بیرونی است که روی محور زمانی، سه زمان گذشته و حال و آینده وجود دارد، درحالی‌که نمود، «نگاه درونی به آن فرایند است. یعنی مستقل از ملاحظات مربوط به زمان، بازه‌ای است که در آن چیزی وجود دارد، رشد کرده، توسعه یا تحقق می‌یابد» (مارتن ریگل و دیگران، ۱۹۹۴: ۲۹۱). وجه، رفتار و وضعیت سوژه را نسبت به آن گفته نشان می‌دهد، سوژه با روشه‌ای گوناگونی آن روند را در نظر می‌گیرد. برای نمونه وجه اخباری، واقعیت یک کنش را بیان می‌کند درحالی‌که وجه التزامی احتمال انجام کاری است. التزامی عموماً برای بیان شک و تردید، آرزو، میل و ترس و غیره به کار می‌رود. هنگامی که از طبقه‌بندی نمود صحبت می‌کنیم، در حال صحبت از «بازه‌ی»^۲ روند هستیم. در یونانی باستان، ریخت‌شناسی فعل بر این اساسی که گفته شد بنا نهاده شده است. «ماده‌ی حال» زمانی است که زاویه‌دید مبتنی بر «بازه» باشد و «ماده‌ی آئوریست» زمانی است که بازه، برساننده و نشانگر ویژه‌ای نداشته باشد. در زبان فرانسه نیز می‌توان مثالی این‌گونه زد: هنگامی که می‌گوییم «زمان چیزها را به‌خوبی پاک می‌کند» هرچند که بازه‌ی ویژه‌ای برای این کار لازم است اما چون ذکر نشده بنابراین به ماده‌ی آئوریست قابل اتصال است (مارتن ریگل و دیگران، ۱۹۹۴: ۲۹۳). بنابراین مبحث نمود حتی در دستورزبان‌های کلاسیک نیز وجود داشته و در بعضی زبان‌های هندواروپایی نمود در ساخت فعل خود را نشان می‌دهد. نمود دربرگیرنده‌ی ریخت‌شناسی فعل و معنی واژه است:

مکانی را اشغال کرده، دنیای اطراف خود را بر من نشان می‌دهد و در آخر راجع به آن قضاوت می‌کنم. یعنی ارتباط با واقعیت یکی از فعالیت‌های کنش گفته‌پردازی زبان است و خارج از آن به‌عنوان یک مرجع و مصداق بیرونی وجود ندارد. این مسئله هم‌حضور واقعیت و زبان است. اول واقعیت را درک می‌کنم، سپس به آن فکر می‌کنم و درنهایت آن را بیان می‌کنم. برای کوکه زبان دو جهت دارد؛ یکی زبان‌شناسی، یکی معناشناسی. طبق آنچه زبان‌شناسان می‌گویند زبان، ارتباطی است که براساس زبان ساخته می‌شود درحالی‌که برای کوکه، زبان حتی قبل از اینکه برای ارتباط به کار برود وجود دارد و زندگی می‌کند و وقتی ما زبان را به کار می‌گیریم سعی می‌کنیم واقعیات را بیان کنیم. بنابراین زبان نیز هستی خود را داشته و ما نیز به‌عنوان سوژه‌های در زبان یا در سخن دربرابر پدیدار زبانی قرار می‌گیریم و موضع‌گیری ویژه‌ی خود را دربرابر این پدیدار خواهیم داشت. بنابه گفته‌ی ژان کلود کوکه، زبانی برای بیان، تن احساسی و تن گویا وجود دارد. (رک به کوکه، ۲۰۲۲: ۴۴). بنابراین برای کوکه، در گفتمان، هم صدای فزیز طبیعت است هم صدای لوگوس منطق و عقل، همان‌طور که برای بنونیست تجربه‌ی انسانی به فرم و شکلی که آن را منتقل می‌کند چسبیده است. ابژه از زبان جدا نیست بلکه در زبان ثبت شده و منتظر است که با یک نمودی گفته شود.

۲/۳ زمان، نمود، وجه:

همان‌گونه که گفته شد بحث ما بر نشانه‌شناسی سوژه‌محور و زبان‌شناسی ساخت‌گرا تکیه دارد و در هر دوی این روش‌ها مبحث زمان و نمود و وجوه افعال دارای اهمیت است و هریک با روش خود این مباحث زبانی را بررسی کرده‌اند که ما در ادامه قسمتی از این بررسی‌ها را واکاوی خواهیم کرد.

^۲ La temporalité

^۱ La durée

ایستا به‌سوی موقعیتی باثبات و پایانی. تحلیلی از این دست آیا تنها به اینجا ختم می‌شود؟ از چه شدنی صحبت می‌کنیم هنگامی که این گزاره از یکی از ویژگی‌های خود منفصل شود؟ آیا از تحول می‌گوییم؟

متنی از مرلو-پونتی باعث مثالی واضح‌تر می‌شود، با ارزش نهادن دو وجه زمانی متضاد یکی مرتبط به پراتیک عکاسی و دیگری پراتیک نقاشی، مرلو-پونتی به ما می‌آموزد که باید بین ممتد و منطق انتخاب کنیم: «عکاسی آنات و شاخص‌هایی را دارد که گذشتن و استحاله را نابود می‌کند ولی نقاشی این‌گونه نیست، برای نمونه یک اسب در نقاشی با یالش از اینجا به آنجا می‌رود». بنابراین زمان منقطع زمانی کرونیک و کمی و قابل تقسیم و اندازه‌گیری به فواصل است. اما زمان ممتد زمانی است مرتبط با فعل شدن، کیفی و غیرقابل جدایی از گفتمان و به بیان بنونیست ارتباط دارد با زمان زبان‌شناختی. پس نمودشدگی تعریفی دیگر از زمان‌مندی است و بنابراین روند به‌صورت کلی زمان‌مند است.

ژان کلود کوکه (۱۹۹۷) نمود را به سه دسته‌ی نمود آغازین، بازه‌ای و پایانی تقسیم کرده است. سپس ادامه می‌دهد که «نشانه‌شناسی ابژکتال خود را وقف توصیف و تشریح حالت‌ها و تغییراتشان کرده بود. نحو این نشانه‌شناسی چیزی جز دو گفته‌ی اصلی یعنی گفته‌ی ابتدایی و گفته‌ی الصاقی را نمی‌شناخت که با فعل "بودن" و "انجام دادن" ساخته می‌شد و هیچ محل اعرابی برای فعل شدن باقی نمی‌ماند. به‌نحوی که پوتیه گفته بود بودن و انجام دادن برای توصیف رخداد‌های جهان در دورنمایی منقطع کافی هستند. اما در چنین دورنمایی در برابر افعالی چون: حالت تهوع داشتن، رنگ پریدن، به خواب رفتن و جابه‌جا شدن چه باید کرد؟ آیا این افعال هم از قبیل انجام دادن و بودن هستند؟» (کوکه، ۱۹۹۷: ۷۸)

پرسش دیگری که در ارتباط با بند قبلی پیش می‌آید آن است که روند تحولی یک فعل در کدام دسته قرار می‌گیرد؟ گرماس اعتقاد داشت که

به بیان دیگر، روند دو بار ویژگی‌هایش مشخص می‌شود، حتی گاه این دو شیوه متضاد هستند. ماده‌ی آتوریست موجب انتزاعی شدن بازه است. گاه از نظر ریخت‌شناسی فعلی به دو ماده تعلق دارد اما از نظر معنی‌شناختی شبیه‌اند و گاه بالعکس رخ می‌دهد. نوعی برخورد دستور زبان کلاسیک یونانی با نمود به ما این اجازه را می‌دهد که بگوئیم یک نوع بازه‌ی زمانی محدود و مشخص داریم و یک نوع بازه‌ی زمانی نامحدود بدون خطوط ویژه که بازه‌ی زمانی را نشان دهد.

ازسوی دیگر، آن هنگام که زمان‌مندی خود را به دو شیوه یا وجه نشان دهد ما با نظام صرف فعل نیز مواجه می‌شویم: (ساختاری که آنتوان میه آن را کنش تمدن نامیده است) (کوکه، ۱۹۹۷: ۵۶)، نظام صرفی که صوری بوده و منطقاً ضروری است تا نشان دهد که چگونه فرایند و روند فعلی بر محوری متقارن یا سیمتریک تقسیم شده و به قبل یا بعد یک نقطه‌ی ارجاع تقسیم و توزیع شده است. یعنی محور یا خطی وجود دارد که ارجاع زمانی‌اش به بعد و قبل تقسیم شده است. این نوع از زمان محدود بوده، کرونیک یا زمان‌مند و دارای قابلیت اندازه‌گیری است و درواقع این زمان کمی تقویم است و همان‌گونه که بنونیست می‌گوید: «خلاصه و چکیده‌ای است از فواصل ثابت یا متحرک» (به نقل از کوکه، ۱۹۹۷: ۵۷).

با ورود خرده مفاهیمی از قبیل محدودیت، زمان متریک، محور، فواصل و غیره ریسک فضا‌مند و بی‌تحرك نمودن زمان به وجود می‌آید. این در حالی است که این مفاهیم پویا بوده و به‌نحوی‌اند که در آن‌ها زمان فیزیکی متوقف نمی‌شود: دفورماسیون ممتد در زمان رخ می‌دهد. فهم زبان‌های طبیعی، و به‌ویژه، پدیدار گفته‌پردازی و شاخص‌های آن، به نظر می‌رسد این مشکل را حل کند. فعل شدن را به‌عنوان مورد مطالعه در نظر بگیریم. رفتار این فعل نشان از موقعیت اتخاذ شده است. برای نمونه در مثال «سقراط بزرگ شد»؛ این جمله گویای «روندی ساده» است و گذاری است از موقعیتی ابتدایی و

غزل ۱۶۷۴:

ما ز بالاییم و بالا می‌رویم
ما ز دریاییم و دریا می‌رویم
ما از آنجا و از اینجا نیستیم
ما ز بی‌جاییم و بی‌جا می‌رویم
لاله اندر پی الاله است
همچو لا ما هم به الا می‌رویم
قل تعالوا آیتیست از جذب حق
ما به جذبه‌ی حق تعالی می‌رویم
کشتی نوحیم در طوفان روح
لاجرم بی‌دست و بی‌پا می‌رویم
همچو موج از خود برآوردیم سر
باز هم در خود تماشا می‌رویم
راه حق تنگ است چون سم الخیاط
ما مثال رشته یکتا می‌رویم
هین ز همراهان و منزل یاد کن
پس بدان که هر دمی ما می‌رویم
خواننده‌ای انا الیه راجعون
تا بدانی که کجاها می‌رویم
اختر ما نیست در دور قمر
لاجرم فوق ثریا می‌رویم
همت عالی است در سرهای ما
از علی تا رب اعلا می‌رویم
رو ز خرمگاه ما ای کورموش
گر نه کوری بین که بینا می‌رویم
ای سخن خاموش کن با ما میا
بین که ما از رشک بی‌ما می‌رویم

سمیوتیک ابژکتال بیشتر در پی تضاد فعل "بودن" و "انجام دادن" بود. اما نسل دومی‌های نشانه‌شناسی اعتقاد داشتند که نشانه‌شناسی منقطع^۱ به حالت چیزها و ایزه‌ها و نشانه‌شناسی متصل و ممتد^۲ به فعل شدن ارتباط دارد. نزد بنونیست نیز زمان و شخص دو دسته اصلی فعل را می‌ساختند. بنونیست می‌نویسد: «زمان حال منبع زمان است. زمان حال یعنی حضور در جهان که کنش گفته‌پردازی آن را نشان می‌دهد. حال و حضور همان چیزی است که زبان‌شناسی و پدیدارشناسی را در ارتباط قرار می‌دهد» (بنونیست، ۱۹۷۴: ۹۵). مثلاً فعل "فهمیدن" را در نظر بگیرید. فهمیدن یک فرایند شناختی است. ازیک‌سو خلاصه گذشته‌ای از دانستن است و ازسوی دیگر کنش شدن روح و جان است. سوژه که به دانسته‌های قبلی خود و فکر و اندیشه‌ی خود اعتماد دارد یک دانسته‌ی جدید را درک و دریافت می‌کند. یعنی کنش فهمیدن هم افقی از گذشته دارد و هم آینده و این سوژه به شناخت می‌رسد. یعنی در اینجا تجربه‌ی سوژه هم نقش دارد. طبق نظر مرلو پونتی، «ادراک کردن یعنی چیزی را به واسطه‌ی تن بر خود حاضر کردن» (کوک، ۲۰۰۷: ۱۰۴)؛ یعنی با یک دوگانه‌ی زمان حال حاضر و حضور مواجه هستیم.

۲،۴ بحث و بررسی

در ابتدای جستار و در قسمت مقدمه گفته شد که اندیشه‌ی مولانا دارای پویایی است و این پویایی به‌ویژه در غزلیات شمس عیان و ساری و جاری است، در ابتدا به غزلی می‌پردازیم که به‌خصوص از نظر موسیقی، پیوند فرم و محتوا، تلمیحات و اشارات، زبان عرفانی و غیره بین غزلیات مولانا دارای اهمیت بوده و نظر منتقدان و تحلیلگران را به خود جلب می‌کند. نکات ساختاری و صوری قابل‌توجهی در غزل ۱۶۷۴ وجود دارد.

^۲ Sémiotique continue

^۱ Sémiotique discontinue

ای که هستی ما ره را مبند
ما به کوه قاف و عنقا می‌رویم

وزن این شعر به احتساب اوزان عروضی «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» است. این وزن در عروض فارسی دارای آهنگی ملایم و ریتمی آرام‌بخش است و با مضامین بلند، سنگین و موقر مناسبت دارد. بنابراین وزن این شعر در ابتدا و تا پایان ریتمی آرام و مضمونی بلندپایه را تصویر می‌کند، مضمونی که نشان از رفتن آدمی، پویایی او و در جنبش و جریان مداوم بودن اوست. قافیه‌ی شعر به هجای کشیده ختم شده و شعر دارای ردیف «می‌رویم» است و با عنایت به این نکات وزن شعر و موسیقی آن بسیار در پرداخت و ارائه‌ی مضمون دارای اهمیت هستند. اشارات مولانا به آیات و روایات قرآنی، استفاده‌ی مطمئنش از هجاهای کشیده، استفاده‌ی ویژه‌اش از ضمیر فاعلی ما و گاه اشارات اساطیری و افسانه‌ای نیز از دیگر عوامل اهمیت و خوش‌آوا شدن این غزل است. در این شعر «می» استمراری پانزده بار تکرار شده است. این پیشوند به فعل رفتن چسبیده و همچون یک پی‌بست در انتقال مفهوم استمرار در رفتن عمل می‌کند. گفتنی است هنگامی که از مبحث استمرار سخن می‌گوییم در مقیاس دستور زبان باید بگوییم که با این استمرار وارد مقوله‌ی نمود شده‌ایم که نشانی از ارزش درونی فعل و روند رخدادی درونی فعل است، درواقع از یک‌سو خود زمان‌مند بودن و تصریف فعل را نشان می‌دهد، ازسوی دیگر مبحث نمود نشانی از روند درونی و شیوه‌ی گسترش درونی فعل نیز دارد. از نظر فعلی بیشترین تکرار با فعل «می‌رویم» است که پیشوند «می» بر سر آن نشان از مضارع استمراری است. ارزش‌های مضارع استمراری عبارتند از: استمرار، عادت و دوام، تکرار، تشبیه یا فرض، شرط، جواب شرط، آرزو و غیره. این پیشوند فعلی نیز مانند بسیاری از پیشوندهای دیگر فعلی از دوران باستان و دوران‌های کهن بازمانده‌اند. درحقیقت این «می» برای بیان استمرار، در اوستایی و فارسی باستان با ham به کار رفته و برای بیان اشتراک، معاونت و

همکاری در نظر گرفته شده است. در فارسی میانه هم از «می»، برای بیان همیشه و همواره استفاده می‌شده است اما هنگامی که از مضارع استمراری سخن می‌گوییم، درحقیقت از یک‌سو به معنای زمانی آن تکیه داریم که نشانی از زمانی دارد که دیگر اکنون نیست و ازسوی دیگر، وضعیت نمودی استمراری آن نمایان می‌شود که بازهم نشان از روندی مدت‌دار در گذشته است (رک به فتانه یوسفی و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۷۴-۲۷۶).

نمود افعال در نحو جمله و در مقیاس با واژگان نیز نشان از پویایی دارد و اینکه سوژه‌ی گفته‌پرداز در اتصال با همراهان خود به سر می‌برد، زیرا «یم» به نشانه‌ی شناسه تصریح‌کننده‌ی این جمع است. زمان فعل حال است و اگر در مقیاس با زبان‌های کهن سنجیده شود، این حال به دو نوع خود را نشان می‌دهد: یک‌بار برای بیان زمان که متصل به فعل شدن، حرکت، استمرار در پیش رفتن و غیره است و بار دیگر، تحت‌نام آتوریست از ماده‌فعل‌هایی نشان دارد که به نوعی کلیت و پویایی وابسته هستند. علاوه‌بر نمود فعل، گفتنی است که واژه نیز در معنای خود و حتی گاه در ساخت می‌تواند مبین نمود باشد، یعنی برای نمونه واژه‌ای چون «موج» در ذات خود نمود تکرار است. در این شعر نیز واژگانی چون «بالا»، «جذبه»، «طوفان نوح»، «موج» و غیره از نوعی صیورت و حرکت مداوم و رو به جلو نشان دارند. مولانا در شعرهای دیگری نیز به‌سوی بیان همین اندیشه رفته و این اندیشه‌ی والا و پویا را به نظم و تصویر کشیده است.

باید خاطر نشان کرد که «ما» در این غزل سوژه‌ی نشانه‌شناسی است. گفتنی است که برای نشانه-معناشناسان تفاوت است میان «من» که سوژه‌ی زبان‌شناختی و فاعل گفتمان است و «من» فرازبان که نمود گفته‌پردازی است که «من» می‌گوید. در اینجا نیز «ما» فقط سوژه‌ی فاعلی زبان‌شناسی نیست، بلکه هم گفته‌پرداز است هم سوژه، هم می‌تواند مخاطب باشد که همه با هم در یک تجربه مشارکت می‌کنند. همان‌طور که ژان برتران

است. درواقع منادا اشاره به شخصی یا چیزی دارد که مخاطب به او خطاب می‌کند. مخاطب به‌وضوح در گفتمان‌ش گیرنده‌ی پیام را انتخاب می‌کند» (مارتن ریگل و دیگران، ۱۹۹۴، ۴۶۴). بدین‌ترتیب، منادا در اتصال با گفته‌پردازی است، زیرا حالت ندایی "ای" و اینجا "الا" نشان از ظهور من/تو دارد و بنابه گفته‌ی ژ. فونتنی (۱۹۹۸) حضور هم‌زمان (من و تو) نوعی اتصال در گفته‌پردازی را نشان می‌دهد. بدین‌ترتیب هم‌زمان دو حالت انفصال گفتمانی و اتصال در گفته‌پردازی وجود دارد و دوباره «ما» ظاهر می‌گردد که چه در گفته‌پردازی چه در گفتمان نشان از اتصال دارد. درواقع این انفصال گفتمانی در حالت اتصال در گفته‌پردازی به وجود می‌آید. بنابراین با خطاب قرار گرفتن ضمیر دوم‌شخص مفرد ازسوی ضمیر اول‌شخص مفرد، مولانا در حال ایجاد اول‌شخص جمع و ایجاد همان وحدتی است که در ابتدای این مقاله از آن سخن گفته شد. نکته‌ی دیگر آن است که پس‌از میل به ایجاد ضمیر جمع، در مصرع دوم بیت اول، ضمیر به «ما» مبدل شده و گویی هنوز این پیوست کامل نیست که مولانا از «ترسی» می‌نویسد که در این پیوست برای ضمیر دوم‌شخص ایجاد شده است. شاعر اگرچه «او» (ناشخص) را روبروی خود نهاده و مخاطب قرار می‌دهد، اما هم‌زمان با گفتن «چو با مایی، چه می‌ترسی؟»، «او» را وارد ضمیر دستوری ما کرده و جمع می‌نماید. گویی «ما» و جمع ضمائر نشان از همان پویایی پیشروی و رو به جلو رفتن است، تن تبدیل به‌نوعی «مای» جمعی شده و مولانا همه را به سفره‌ی عرفان و راز دعوت کرده و تشویق می‌نماید و در آن نمود پویایی و حرکت نیز است. باید یاد آور شد سوژه‌ی نشانه-معنا شناسی که در آغاز به‌صورت ما می‌آید، در ادامه به «من» و «تو» تجزیه می‌شود. خطاب «تو» همان اتصال گفته‌پردازی را نشان می‌دهد، گویی مولانا در حال کشاندن ضمیر دوم‌شخص به قدوس است که در بیت قبل به اتصال با او رسیده بود و در اینجا شاهد وجد مولانا و اعتراض او به ساختار، در بند پوسته ماندن و ظواهر هستیم: «چه جنس و نوع می‌جویی کز این نوعی و وزین جنسی». بنابراین در

پونتالیس می‌گوید: «گاهی گفته‌پردازی منشأ شخصی ندارد و یک وجود فراانسانی است که مسئله‌ای پر رمز و راز را بیان می‌کند. یعنی تحت‌تأثیر یک کنشگر سوم، که استعلا یافته است، قرار می‌گیرد» (به نقل از کوکه، ۲۰۰۷: ۱۴۵). به عبارتی گفته‌پرداز "من" نیست، بلکه کنشگر دیگری است و این گفته‌پرداز فقط صدای آن است. «من گفته‌پرداز اصلی نیستم. من حرف نمی‌زنم، من حرف زده می‌شوم» (کوکه، ۲۰۰۷: ۱۴۶). این ادراک توسط ناسوژه‌ای صورت می‌گیرد که منفصل از هر بستر دیگر است و نیرویی استعلا یافته به او امکان می‌دهد که کلام را جاری سازد و در اغلب موارد مولانا تبدیل به ناسوژه‌ای می‌شود که ازطریق او گفته‌ها جاری می‌شوند.

در غزل دیگر، غزل شماره‌ی ۲۵۴۱، که در ادامه می‌آید چند نکته قابل بررسی است:

الا ای جان جان جان! چو می‌بینی، چه می‌پرسی؟
الا ای کان کان کان! چو با مایی، چه می‌ترسی؟
ز لا و لم مسلم شو به هرسو که کشم می‌رو
به قدوست کشم آخر که خانه‌زاده‌ی قدسی
چه در بحث اصولی تو چه در بند فصولی تو
چه جنس و نوع می‌جویی کزاین نوعی و زین
جنسی

اگر دامان جان‌گیری به ترک این و آن‌گیری
که ازجمله مبرایی نه از جنی نه از انسی

نخست آنکه گفته‌پرداز در آغاز با ندای "الا" در حال ندا دادن به ضمیر دوم‌شخص مفرد است که بنابراین گفته شد می‌توان چنین تقسیم بندی‌ای داشت: شخص/ناشخص که ضمیر اول‌شخص مفرد و دوم‌شخص مفرد جزو شخص محسوب شده و ضمیر سوم‌شخص، ناشخص دستوری است. و مسئله‌ی دیگر آنکه در کتاب دستور زبان روشمند فرانسه می‌خوانیم که «منادا به گفته‌پردازی وابسته

می‌دهد بلکه برای تعاون و مشارکت نیز به کار می‌رود. و حتی در آخر از فعل «پویدن» نیز استفاده شده است. نمونه‌ی دیگری از پویایی و حرکت در غزل شماره‌ی ۲۷۲۴ قابل‌مشاهده است:

روز ار دو هزار بار می‌آیی
هر بار چو جان به کار می‌آیی
از بهر حیات و زنده کردن تو
در عالم چون بهار می‌آیی
عشاق همه شدند حلوایی
چون شکر قندوار می‌آیی
می درده و اختیار ما بستان
کز مجلس اختیار می‌آیی
از خلق جهان کناره می‌گیرد
آن را که تو در کنار می‌آیی
خاموش به حضرت تو اولی‌تر
کز حضرت کردگار می‌آیی
دیدیم تو را ز دست ما رفتیم
کز عالم پایدار می‌آیی
ای مرغ! ز طاق عرش می‌پری؟
وی شیر! ز مرغزار می‌آیی؟
ای بحر محیط! سخت می‌جوشی!
وی موج چه بی‌قرار می‌آیی

در این غزل خطاب «تو» وجود دارد. و تو همان اتصال در گفته‌پردازی است که در بالا بدان اشاره شد. در اینجا، نمود در واژگان بیشتر هویدا شده و نوعی تکرار، تداوم و حرکت را نشان می‌دهد: واژگانی از قبیل «دو هزار»، «هر بار»، «بهار»، «بحر محیط» و غیره، همه از استمرار، حرکت و پویایی نشان دارند.

این غزل نیز شاهد پویایی هستیم و اینکه زبان غزل در پی پیوندی عارفانه و عاشقانه است: برای مولانا تویی و منی وجود نداشته و همه باید در ما مستحیل شده و به رشد و کمال برسند. ازسوی‌دیگر ضمیر «ما» نیز خود بر ساخته و پیوند یافته از ضمائر دیگری است و بدین‌ترتیب هرکس با هر نوع دید و دیدگاه باید در این ما مستحیل شده و این اندیشه‌ی مایی و تسری آن به جهان در مرکز اندیشه‌ی پویا و فعال مولانا قرار دارد. در باب نمود باز هم شاهد تکرار «می» استمراری هستیم و این استمرار بیشتر در باب کنش‌های ضمیر دوم‌شخص رخ داده و منسوب به اوست.

این دوگانه‌ی من و تو، که برخی مواقع در غزل‌ها تبدیل به «ما» می‌شود، در غزل ۲۵۴۶ و غزل ۲۵۱۳ نیز وجود دارد:
غزل ۲۵۴۶:

سحرگه گفتم آن مه را، که ای من جسم و تو جانی
بدین حال که می‌بینی، وزان نالم که می‌دانی
ورای کفر و ایمانی و مرکب تند می‌رانی
چه بس بی‌باک سلطانی، همین می‌کن که تو آنی
غزل ۲۵۱۳:

همه عالم ز تو نالان، تو باری از چه می‌نالی؟
چو از تو کم نشد یک مو، نمی‌دانم چه می‌مویی؟
چو عمر آن عزیز آمد، چرا عشرت نمی‌سازی؟
چو آن استاد جان آمد، چرا تخته نمی‌شویی؟
در این دام است آن آهو، تو در صحرا چه می‌گردی؟

گهر در خانه گم کردی، به هر ویران چه می‌پویی؟

در این غزل‌ها نیز از مضارع استمراری استفاده شده است که نه تنها استمرار و تکرار را نشان

در حضور ابدی، شاهد و مشهود توی
بر ره و رهرو و بر کوچ و سفر می‌خندی
از میان عدم و محو، برآوردی سر
بر سر و افسر و بر تاج و کمر می‌خندی
چون سگ گرسنه هر خلق، دهان بگشاده‌ست
تویی آن شیر که بر جوع بقر می‌خندی
آهوان را ز دمت خون جگر مشک شده‌ست
رحمت است آنک تو بر خون جگر می‌خندی
آهوان را به گه صید به گردون گیری
ای که بر دام و دم شعبده گر می‌خندی!
دو سه بیتی که بمانده‌ست، بگو مستانه
ای که تو بر دل بی‌زیر و زیر می‌خندی!

در این غزل نیز شاهد هستیم که تکرار «می»
استمراری موجب همان برساخت‌های استمراری
شده و بازه‌ی درون کنش و روند فعل را نشان
می‌دهد. اگرچه خود عمل خندیدن دارای یک بازه‌ی
زمانی است و عمل از جایی شروع شده و در جایی
به پایان می‌رسد، اما مولانا با اضافه کردن پیشوند
«می» استمراری، نوعی استمرار، تداوم و حرکت را نیز
به آن افزون نموده است و بر این تداوم با واژه‌ی
«حضور ابدی» تأکید شده است.

۳ نتیجه

در غزلیات، موسیقی، فرم و محتوا، تلمیحات و
اشارات، زبان عرفانی همه با هم پیوندخورده و پویایی
اندیشه‌ی شاعر را نشان می‌دهد. و ما بیشتر از
سوژه، با ناسوژه‌ای سروکار داریم که تحت‌تأثیر
کنشگر استعلایی فراتر از خود گفته‌پردازی می‌کند.
همچنین یک دوگانه‌ی زمان حال حاضر و حضور که
همواره ساری، جاری و پویاست، در غزل‌ها خود را
نشان می‌دهد و همان‌طور که کوکه (۲۰۲۲: ۱۴۸)

درحقیقت نمود در لغت، در معنا بیشتر خود را
نشان می‌دهد: هنگامی که از واژه‌ی «موج» سخن
می‌گویند در دل خود مفاهیمی چون استمرار و حرکت
را نیز دربردارد و ازسوی دیگر در واژگانی که در شعر
مولانا برشمردیم ازقبیل «دو هزار» شاهد تسلسل و
ادامه هستیم، هربار نشانی از تداوم دارد، «بهار» نیز
نشانی از بازه‌ی زمانی مشخص داشته و «بحر
محیط» نشانی از امتداد و تداوم. بنابراین نمود
نه‌تنها در فعل بلکه در واژگان نیز به کار رفته و
متجلی می‌شود.

غزلی دیگر که در آن گفته‌پرداز خطاب «تو» را
دارد و زمان به کار رفته حال استمراری است، غزل
شماره‌ی ۲۸۶۸ است:

در دلت چیست عجب که چو شکر می‌خندی؟
دوش شب با کی بدی که چو سحر می‌خندی؟
ای بهاری که جهان از دم تو خندان است!
در سمن‌زار شکفتی چو شجر می‌خندی
آتش‌ی از رخ خود در بت و بت‌خانه زدی
و اندر آتش بنشستی و چو زرمی‌خندی
مست و خندان ز خرابات خدا می‌آیی
بر شر و خیر جهان همچو شرر می‌خندی
همچو گل ناف تو بر خنده بریده‌ست خدا
لیک امروز مها! نوع دگر می‌خندی
باغ با جمله درختان ز خزان خشک شدند
ز چه باغی، تو که همچون گل‌تر می‌خندی؟
تو چو ماهی و عدو سوی تو گر تیر کشد
چو مه از چرخ بر آن تیر و سپر می‌خندی
بوی مشکی تو که بر خنگ هوا می‌تازی
آفتابی تو که بر قرص قمر می‌خندی
تو یقینی و عیان بر ظن و تقلید بخند
نظری جمله و بر نقل و خبر می‌خندی

بیان می‌کند «ضمایر بازنمایی و بیان دستیابی شخصی به معناست که هرکس در نوع بودنش در دنیا و در جامعه‌ی انسانی به روش خود بیان می‌کند». گفتنی است نتیجه‌ی دیگری که از این جستار به دست می‌آید آن است که زبان عارفانه‌ی مولانا در امتداد زبان عارفانه‌ای است که آغازش را می‌توان نزد بایزید بسطامی، حلاج و خرقانی یافت. بدین‌ترتیب که سوژه‌ی گفته‌پرداز به بی‌نهایت مکان و زمان سفر کرده و این سفرها جستجویی است بی‌پایان برای به دست آوردن شناخت، شناختی که گفته‌پرداز به آن رسیده و سعی دارد مخاطب خود را

به آن برساند. به بیانی دیگر سنت معروف به شعر عرفانی در پی دستیابی به نوعی شناخت و استعلا است، اما شیوه‌ها و فرم‌های شناختی، متجلی در اشعاری شورانگیز، مطمئن، موسیقیایی و سرشار از تصویر است. ازسوی‌دیگر، مولانا، پدیدار زبان را نه همچون یک اثر ساختاری با دستور زبانی مشخص، بلکه روندی پویا می‌داند که انعطاف‌پذیر بوده و محل بروز معناست. معنایی که در نگاه مولانا همواره در استمرار، غلیان، جوشش و پویایی است.

منابع

- محمدی، یدالله، گرجی، مصطفی، پارسا، سید احمد (۱۳۹۴) «نشانه‌شناسی غزلی از مولانا»، مجله‌ی مطالعات عرفانی، فروردین، شماره ۱۵ (پیاپی ۲)، دوره ۱۱، ص ۱۴۷ تا ۱۸۰.
- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد (۱۳۹۰)، کلیات شمس تبریزی، براساس نسخه‌ی فروزانفر، تهران: الهادی.
- میرباقری فرد، سید اصغر، مؤمنی، زهره (۱۳۸۸)، بررسی الگوی نشانه‌شناسی پیرس در زبان مولانا»، مجله‌ی بوستان ادب پژوهی شعر شیراز، دوره ۲، شماره ۲، ص ۱۳۳ تا ۱۵۶.
- یوسفی، فتانه، منشی‌زاده، مصطفی، زاهدی، فرح (۱۳۹۹)، «سیر تحول پیشوند استمرار از فارسی باستان تا فارسی نو»، مجله‌ی پژوهش‌های زبانی، دانشگاه تهران، بهمن ماه، دوره ۱۱، شماره ۲، ص ۲۷۱ تا ۲۸۵.
- Athari Nikazm. Marzieh (2017). De la polyphonie rûmienne à la transcendance mystique du Samâ' : Cas d'étude : Le perroquet et le commerçant. Les Actes de Colloque de la Bulgarie « Nouvelle sémiotique entre tradition et innovation, 2014 ». pp. 799-807.
- Benveniste. Emile (1974). Problèmes de linguistique générale. Paris : Gallimard .
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۷)، دستور تاریخی مختصر زبان فارسی، تهران: سمت.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۹)، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: سمت.
- اطهاری نیک‌عزم، مرضیه (۱۳۹۰). «نظام روایی و نشانه‌های متعالی از دیدگاه نشانه - معناشناسی سیال در داستان طوطی و بازگان مولوی»، نامه نقد، تهران: خانه کتاب، ص ۴۲۷ تا ۴۴۱.
- حیدری، مرتضی (۱۳۹۵). «نشانه‌شناسی نگرش‌های حروفی مولانا در کلیات شمس تبریزی» نشریه‌ی متن‌پژوهی ادبی دانشگاه علامه طباطبائی، خرداد، دوره ۲۰، شماره ۶۷، ص ۱۴۷ تا ۱۷۸.
- شعیری، حمیدرضا، کنعانی، ابراهیم (۱۳۹۴)، «نشانه-معنا شناسی هستی‌محور تا استعلا براساس گفت‌وگو میان و چینیان»، مجله‌ی جستارهای زبانی دانشگاه تربیت مدرس، خرداد و تیر، شماره ۲ (پیاپی ۲۳)، ص ۱۷۳ تا ۱۹۵.
- صفایی، علی، آلیانی، رقیه (۱۳۹۶)، «نشانه‌شناسی نماد حیوانی باز در غزلیات شمس»، مجله پژوهش‌های ادب عرفانی دانشگاه اصفهان، اردیبهشت، شماره ۱ دوره ۱۱، ص ۱ تا ۳۶.
- صفوی، سید سلمان (۱۴۰۱)، «هرمنوتیک غزل «ما ز بالایم و بالا می‌رویم» مولانا (مولانا، کلیات شمس، غزل ۱۶۷۴)» آکادمی مطالعات بین‌المللی لندن. <https://iranianstudies.org/fa/1401/09/01>

- rhétorique, Limoges : Lambert Lucas.
- Fontanille. Jacques (1998). Sémiotique du discours. Limoges : PULIM .
- Greimas. Algirdas-Julien (1974). « L'énonciation : une posture épistémologique ». DOI:10.11606/issn.2316-7114.sig.1974.90115
- Riegel, Martin. Pellat, Jean-Christophe. Rioul, René (1994). Grammaire méthodique du français. Collection Quadriges. Manuels. Paris : PUF.
- Bertrand. Denis (2000). Précis de sémiotique littéraire. Paris : Nathan.
- Coquet. Jean-Claude (1997). La quête du sens, Le langage en question. Paris : PUF .
- Coquet. Jean-Claude (2007). Phusis et Logos, Une phénoménologie du langage. Paris : Presses Universitaires de Vincennes .
- Coquet. Jean-Claude (2022). Phénoménologie du langage, Choix de textes édité par Michel Costantini et Ahmed Kharbouch. Limoges : Lambert Lucas .
- Dondero, Maria Giulia (2016). " L'énonciation énoncée dans l'image ." Sémiotique et